

(وَ مِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ) لَمَّا هَرَبَ مَصْقَلَةُ بْنُ هُبَيْرَةَ الشَّيْبَانِيَّ إِلَى مُعَاوِيَةَ وَ
كَانَ قَدْ ابْتِغَى سَبِيَّ بَنِي نَاجِيَةَ مِنْ عَامِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاعْتَقَهُمْ فَلَمَّا
طَالَبَهُ بِالْمَالِ خَاسَ بِهِ وَهَرَبَ إِلَى الشَّامِ: قَبَّحَ اللَّهُ مَصْقَلَةَ فَعَلَّ فِعْلَ السَّادَةِ، وَفَرَّ
فِرَارَ الْعَبِيدِ، فَمَا أَنْطَقَ مَادِحَهُ حَتَّى أَسْكَنَهُ، وَ لَا صَدَّقَ وَاصِفَهُ حَتَّى بَكَتَهُ، وَ لَوْ أَقَامَ
لَأَخَذْنَا مَيْسُورَهُ، وَ انْتَبَرْنَا بِمَالِهِ وَفُورَهُ.

سرزنش مصقله پسر هبیره

تاسف از فرار مصقله

خدا روی مصقله را زشت گرداند، کار بزرگواران را انجام داد، اما خود چونان
بردگان فرار کرد، هنوز ثناخوان به مداحی او برنخاسته بود که او را ساکت کرد،
هنوز سخن ستایشگر او به پایان نرسیده بود که آنها را به زحمت انداخت. اما
اگر مردانه ایستاده بود همان مقدار که داشت از او می پذیرفتیم و تا هنگام قدرت
و توانایی به او مهلت می دادیم.